

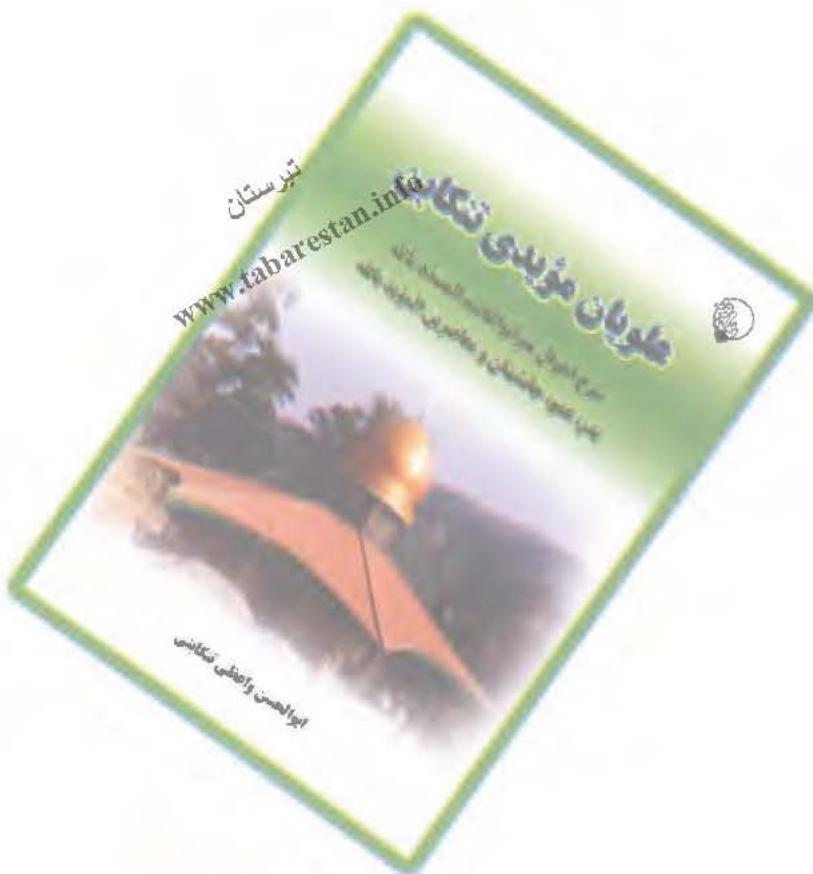


# علویان مؤیدی تکابن

شرح احوال میر ابوالقاسم المسیقی داد بالله  
پدر، عمو، جانشینان و معاصرین المؤید بالله  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



ابوالحسن واعظی تکابنی



ISBN 964287745-7

9 789642 877454

الله اعلم

www.tabarestan.info

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# علویان مؤیدی تنکابن

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

شرح احوال میر ابوالقاسم المسدّد بالله  
پدر ، عمو ، جانشینان و معاصرین المؤید بالله

ابوالحسن واعظی تنکابنی

سرشناسه : واعظی تنکابنی، ابوالحسن، ۱۳۳۷  
 عنوان و پدیدآورنده : علوبان مؤیدی تنکابن: شرح احوال میرابوالقاسم المسدد بالله، پدر، عموم،  
 جانشینان و معاصرین المؤید بالله/ ابوالحسن واعظی تنکابنی.  
 مشخصات نشر : رشت: بلور، ۱۳۸۷.  
 مشخصات ظاهری : ۶۴ ص.  
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۷۷-۴۵-۴  
 ۹۰۰۰ : ۱۲۰۰۰ ریال  
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.  
 موضوع : علوبان(خاندان).  
 موضوع : ایران -- تاریخ -- علوبان، ۱۳۱۶ ق.  
 DSR : ۲۸۰ / ۶۳۶  
 ۹۵۵/۰۴۶۵ : رده‌بندی کنگره  
 شماره کتابخانه ملی : ۱۱۳۶۶۳۴ رده‌بندی دیویس

## علوبان مؤیدی تنکابن

نویسنده:	ابوالحسن واعظی تنکابنی
ویراستار:	هما ایمان پرور
ناشر:	انتشارات بلور
نوبت چاپ:	اول
تاریخ انتشار:	۱۳۸۷
امور فنی:	مؤسسه ساقی
چاپ و صحافی:	چاپ توکل
شماره کان:	۳۰۰۰
قیمت:	۱۲۰۰ تومان

ثانی: رشت، خیابان امام حمینی، کوی آفشار، جنب مسجد، انتشارات بلور  
 مرداد: ۹۱۲۱۹۷۵۱۲۲  
 تلفن: ۰۳۱-۰۵۵۸۰۵۹۲  
 مرداد: ۹۱۴۴۰۱۰۶۵۶  
 تلفکس: ۰۳۱-۲۲۴۵۵۷۵

## مقدمه

جنبیش علویان علیه بیدادگران اموی با ظهور زیدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) در کوفه آغاز شد و با مرگ کارکیاعلی پسر سلطان حمزه کیایی در گیلان شرقی به خاموشی گرایید. سرکوبی بيرحمانه زیدبن علی بنیانگذار فرقه زیدیه و شهادت او نه تنها به کار مبارزه علیه امویان پایان نداد بلکه منشاء قیام‌های دیگری در زمان عباسیان گردید آنگاه که یحیی بن زید به خراسان گریخت و به خونخواهی پدر علیه امویان سر به شورش برداشت، شیعیان خراسان به گرد وی درآمدند او را در کار قیام باری کردند سرانجام یحیی در جوزجان خراسان به دست عمال اموی به شهادت رسید. اگرچه این جنبش بسان دیگر جنبش‌های شیعی به شکست ظاهری انجامید ولی پرچم مبارزه علیه حکام جور همچنان برافراشته ماند. شهادت زیدبن علی و یحیی بن زید به گونه‌ای دلخراش بود که به گزارش مسعودی مروج الذهب: مردم از کشته شدن او غمگین بودند. در آن سال هرچه پسر در خراسان زاده شد یحیی یا زید نامیدند.<sup>۱</sup>

---

۱- مسعودی، علی بن حسین- مروج الذهب- جلد دوم- ص ۲۱۶.

آنگاه که تعقیب و کشتار علویان از سوی حکام وقت شدت یافت، علویان ناگزیر گروه‌گروه به نواحی ایران و حجاز و یمن مهاجرت کردند. استانلی لین‌پول در طبقات سلاطین اسلامی می‌نویسد: یکی از نبیرگان القاسم‌الرئیسی در سرزمین حکومت مأمون عباسی به اسم یحیی‌الهادی در سعدا=صعده از شهرهای یمن شعبه‌ای از علویان را تاسیس کرد که ائمه آن هنوز در آن سرزمین به امامت فرقه‌ی زیدیه باقی هستند.<sup>۱</sup>

در مورد مهاجرت علویان به نواحی مذکور بین سورخین اختلاف نظر دیده می‌شود. مولانا اولیاء‌الله آملی می‌نویسد: فی الجمله سادات علویه به سبب آوازه‌ی ولایت‌عهدی و حکومت امام رضا(ع) روی بدین جانب نهادند او را بیست و یک برادر بود با چند تن برادرزادگان و بنی اعمام از بنی حسن و بنی حسین اینها به ری و نواحی عراق و قومس رسیدند که دست محبت دنیا کلمه‌ی نسیان بر جریده‌ی بصیرت مامون کشید.<sup>۲</sup> همو در جای دیگر می‌گوید: چون خبر غدری که با رضا علیه‌السلام کرده به سادات رسید هرجا که بودند پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند بعضی را

۱- لین‌پول، استانلی- طبقات سلاطین اسلام به نقل از علویان طبرستان- ابوالفتح حکیمیان- ص. ۷۰.

۲- آملی، اولیاء‌الله- تاریخ رویان به تصحیح تحشه‌ی دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران- صفحه‌ی ۸۳

همینجا شهید کردند و مزار ایشان باقی است و بعضی وطن ساخته و همین جا مانده تا به عهده متوكل که ظلم و ستم او بر سادات از حد گذشت بگریختند و در کوهستان طبرستان و مملوک باوند از جای ساختند و بنا بر اینکه اصفهان‌دان مازندران و مملوک در ایام قدیم <sup>کوهستان</sup> <sup>بوده‌اند</sup> و معتقد سادات و ایشان هیچ وقتی جز امامی المذهب نبوده‌اند. سادات را در این ملک مقام بهتر از جاهای دیگر بودی<sup>۱</sup>

سید ظهیرالدین مرعشی درباره‌ی علت مهاجرت علویان به ایران می‌نویسد: مقصود در آن ورطه [بعد از کشته شدن یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی (ع)] ساداتی که خلاص یافتند نیز روی به کوهستان عراق نهادند و به کوهستان طبرستان و دیلمان درآمدند و در آنجا به زحمتی تمام به سر می‌بردند.<sup>۲</sup> ابن اسفندیار نوشته است: در این مصاف ساداتی که خلاص یافته بودند به کوهستان‌های عراق و فرشادگر آمدند و متنگر می‌نشستند.<sup>۳</sup>

مطابق مسطورات ابن اسفندیار و میرسید ظهیرالدین مرعشی

۱ - همانجا، صفحه‌ی ۸۴

۲ - مرعشی، ظهیرالدین - تاریخ طبرستان رویان و مازندران، ص ۹۹۹

۳ - ابن اسفندیار - تاریخ طبرستان - صفحه‌ی ۲۲۸

تحققاً مهاجرت علویان به نواحی ایران پس از شهادت یحیی بن عمر طالبی روی داده است. از این پس علویان هجرت گستردۀ خویش را به مناطق ایران مانند ری که در آن زمان کانون شیعیان بود به ویژه به طبرستان ادامه دادند چنان‌که <sup>ببرستان</sup> این اسفندیار می‌گوید: در این وقت به عدد اوراق اشجار سناوات علویه و بنوهاشم از حجاز شام و عراق به خدمت او رسیدند<sup>۱</sup> و در <sup>متناطق</sup> شمالی ایران عموماً در خفا و یا در انزوا می‌زیستند و به مجرد آنکه فرصتی می‌یافتد علم مخالفت علیه خلفای بغداد و نواب آنان بر می‌افراشتند. سلسله‌ی علویان طبرستان با قیام حسن بن زید الداعی الى الحق ملقب به داعی کبیر<sup>۲</sup> یا داعی اول پدید آمد و بیش از یک‌صد سال طول کشید جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء می‌گوید: دولت طبرستان با ظهور شش تن از علویان تشکیل شد و دوام یافت که اولین آنان حسن بن زید و آخرين فرد آن الثائر بالله بود که در سال ۳۴۵ هجری برای اولین بار سراسر طبرستان را تسخیر کرد.<sup>۳</sup> حکومت سیاسی مذهبی علویان طبرستان موجب هموارشدن راه نفوذ اسلام به ویژه آئین تشیع گردید در حقیقت

۱- همانجا، صفحه ۲۴۳.

۲- «داعی» لقب بزرگان علویان راست طبرستان و جز آن و گاهی داعی الى الحق گویند و داعی را در اشارات، به رئیس اعلیاشان بکار برند» (ص ۹۸ لغتنامه دهخدا به نقل از نقد العربیه، ص ۱۳۵)

۳- سیوطی، جلال الدین - تاریخ الخلفاء - به نقل از علویان طبرستان - تالیف ابوالفتح حکمیان - صفحه ۷۲

علویان طبرستان مهمی را که خلفای بغداد با جنگ و جدال و خونریزی نتوانستند انجام دهند، با درایت تمام به پایان رساندند. اشپولر می‌نویسد: منازعات داخلی و سرانجام تضاد با اسپهبدان که با علم و عهد در پیشرفت مذهب تسنن می‌کوشیدند باعث شد که دولت آنان پس از تحويل و تحول زیاد و پنهان از آنکه یکی از افراد آن خاندان به خلیفه پیوست، در سال ۹۲۸ میلادی برابر ۳۱۶ هجری در مقابل فرماندار عباسی خراسان به زانو درآید.<sup>۱</sup> علویان طبرستان به دو تیره بزرگ سادات حسنی و حسینی تقسیم می‌شوند اگرچه گهگاه منازعاتی شدید نیز بین او دو تیره بود.

افزون بر چهارده تن از دودمان علوی به فرمانروایی طبرستان تنکابن و گیلان شرقی دست یافتند که نام و لقب و کنیه آنان به شرح ذیل است:

- ۱- حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) (ملقب به داعی اول- داعی کیسر- داعی الى الحق)
- ۲- احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن الشجری بن القاسم البطحانی ابن الحسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) (داماد حسن بن زید)

<sup>۱</sup>- اشپولر، بر تولد- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی- ترجمه‌ی جواد فلاطوری- صص ۳۱۰ و ۳۱۱

- ٣- محمدبن زیدبن محمدبن اسماعیل بن حسن بن زیدبن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) (ملقب به داعی کبیر - قائم بالحق)
- ٤- ابومحمد حسن بن علیالعسکری بن الحسین بن عمرالاشراف (بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ملقب به ناصر کبیر اطروش)
- ٥- ابومحمد حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمٰن الشجری بن القاسم ابن الحسن بن زیدبن الحسن بن علی (ع) (ملقب به داعی جلیل - داعی صغیر)
- ٦- ابوالحسن احمدبن حسن بن علی بن الحسین بن عمرالاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ملقب به صاحب جیش - ناصر اول)
- ٧- ابوالقاسم جعفر بن حسن بن علی بن الحسین بن عمرالاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ناصر دوم - ناصر ک)
- ٨- ابوعلی محمدبن احمدبن حسن بن علی بن الحسین بن عمرالاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ناصر سوم - ناصر صغیر)
- ٩- ابوجعفر محمدبن احمدبن حسن بن علی بن الحسین بن عمرالاشراف ابن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع)

(ملقب به صاحب قلنسوه- ناصر چهارم)

۱۰- ابوالفضل جعفر بن ابی عبدالله حسین بن ابی الحسن  
علی العسكری بن ابی محمد الحسین بن عمر الاشraf بن علی السجادین

حسین بن علی (ع) (ملقب به الثائر بالله- سید ابیض)

۱۱- ابوعبدالله محمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن  
عبدالرحمن الشجری ابن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی  
(ع) (ملقب به مهدی لدین الله القائم بحق الله)

۱۲- ابوالحسن احمد بن الحسین بن هارون بن محمد البطحانی بن  
قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن بن علی بن ابی طالب (ع) (ملقب  
به السيد المؤید بالله)

۱۳- ابوطالب یحیی بن الحسن بن هارون بن محمد البطحانی بن  
قاسم بن حسن ابن زید بن امام حسن بن علی (ع) (ملقب به الناطق  
بالله)

۱۴- ابوالقاسم زید بن ابی طالب بن الحسن بن زید بن صالح بن  
محمد الاعلم ابن عبیدالله بن عبد الرحمن بن القاسم بن البطحانی بن  
حسن بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب (ع) ملقب به  
(المسدد بالله)

علویان بر اثر کوشش‌های خود با همکاری ایرانیان موفق به  
تشکیل دولت مستقل علوی در شمال ایران گردیدند و تا قرن

چهارم بر نواحی طبرستان و گرگان و گیلان فرمانروایی کردند. تحقیق حاضر نیز درباره‌ی جنبش شاخه‌ای از علویان مشهور به علویان مؤیدی یا خاندان بطحانی که در شمال ایران به ویژه مازندران غربی و گیلان شرقی و تنکابن قدمیم روی داده، انجام پذیرفته است. شایسته ذکر است که بخشی از این کتاب بازگردانی فصولی از کتاب ارزشمند سادات متقدمه تالیف علامه محمدمهدي مهدوی لاهیجی و قسمتی از کتاب تاریخ تنکابن از آغاز تا فروپاشی قاجار تالیف نگارنده می‌باشد اگر یافته‌های نو نبود هرگز به چنین کاری مکرر دست نمی‌زدم. از ویژگی‌های کتاب حاضر تدقیق مطالب، دقیقت در انساب به ویژه اسم، لقب و کنیه، سالنگاری‌ها، تطبیق جایگاه‌های کهن، رفع ابهامات تاریخی است که در جای خود بیان خواهد شد. معترضم که بسیاری از حوادث تاریخی و رویدادهای گذشته در غبار تاریخ گم شده یا در بوته‌ی ابهام مانده است. بنابراین راه پژوهش همچنان باز خواهد بود.

تنکابن- زمستان ۸۵

ابوالحسن واعظی تنکابنی

## پیشگفتار

هنگامی که حکومت علویان در طبرستان برای همیشه خاتمه یافت، نواحی دیلمان و مشرق گیلان هنوز زیدیان راسخ اعتقادی داشت. این نواحی اگرچه از لحاظ وسعت خاک بسیار محدود بودند، اما از حیث نیرو بسیار تازه نفس می‌نمود. هوسم<sup>۱</sup> در حد شرقی ناحیه گیلان جمعیت گیل داشت که ناصرالاطروش در آنجا فعالیت می‌کرد و مرکز ناصریه و تختنگاه جمعی از پادشاهان علوی بوده است. مؤسس حکومت علوی هوسم ابوالفضل جعفر بن محمد، نوہالحسین الشاعر، برادر اطروش بود که در سال ۳۲۰ق/۹۳۲م آنجا را مقر خویش کرد و نام پادشاهی الثائر فی الله بر خود نهاد و مدت سه دهه در آنجا فرمانروایی کرد. در سالهای از ۳۳۷ق/۹۴۸م تا ۳۴۱ق/۹۵۳م وی سه بار بر آمل دست یافت. بار نخست با استندار رویان، بار دوم با وشمگیر زیارتی و بالاخره دفعه سوم با رکن‌الدوله

۱- نام کهن روسر کنونی است. این واژه از دو پاره هو+سم ترکیب شده که پاره‌ی نخست آن به معنای نیک، نیکو و پاک و پاره‌ی دوم آن به معنای شهر است. بنابراین هوسم به معنای شهر نیکو و پاک می‌باشد. هوسم واژه‌ی پهلوی است.

دیلمی متعدد گردید، اما هر بار پس از چند ماه از آنجا بیرون رانده شد.

جعفرین محمد در سال ۳۵۰ق/۹۶۱م درگذشت<sup>۱</sup> و در میانده، سی کیلومتری مشرق هوسم به خاک سپرده شد و گور او هنوز بر جاست. پس از وی دو تن از پسرانش به نامهای ابوالحسین مهدی القائم بالله و ابوالقاسم الحسین الشائر فی الله به ترتیب به فرمانروایی رسیدند. اما دیری نپایید که ابوالقاسم الحسین به اسارت لنگر، پسر و شمگیر درآمد که از سالهای آخر حیات ابوالفضل الشائر سعی داشت تا گیلان را از دست علویان بیرون کند. در واقع زیاریان پیوسته علاوه‌مند بودند که نفوذ خود را در زاد بومشان حفظ کنند. آل بویه ری نیز می‌کوشیدند تا از قدرت خویش در ناحیه‌ای که شامل زادبوم اصلی شان لیاهج (این شهر بعدها به لاهیجان معروف شد) می‌گردید، دفاع کنند. رکن‌الدوله موفق گردید سیاه‌گیل بن هروسندان، شاه گیلهای را به ری جلب کند بدینگونه تلاش‌های پسرعمش وشمگیر در تطمیع او برای پیوستن به اردوگاه زیاریان مؤثر نیفتاد. پس از مرگ سیاه‌گیل، لنگر در میان گیلهای شرقی دعوی پادشاهی آغاز کرد.

۱- جعفرین محمد بن حسین بن علی بن علی اصغرین عمرالاشراف بن علی بن حسین بن علی (ع) مکنی به ابوالفضل و ملقب به الشائز الله نبای خاندان روحانی رانکوهی است. علامه فقید سید ضیاء الدین روحانی از نبیرگان این سید جلیل القدر است.

لنگر فی الجمله الحسین‌الثائر را از یک چشم کور کرد و نزد پدرش وشمگیر فرستاد تا در بند نگاه دارد.

ابومحمدالحسن‌الناصر، پسر ابو‌جعفرمحمد که پیش از مرگش به ری آمد تا تحت حمایت رکن‌الدوله در آنجا اقامه‌گزیند، از لنگر انتقام کشید. ابومحمد که احتمالاً از حمایت پادست کم تائید رکن‌الدوله برخوردار بوده، بر هوسم استیلا یافت و در سال ۳۵۳ق/۹۶۴م لنگر را در نبردی به هلاکت رساند. اندکی بعد پسر دیگر ابوالفضل‌الثائر، معروف به امیر‌کا وی را از هوسم بیرون راند. سخت‌گیریهای مالی امیر‌کا با منافع مانادر جستانی تضاد یافت. مانادر سوی ابوعبدالله محمد، یکی از پسران داعی حسن بن قاسم نامه فرستاد و او را به طلب رهبری زیدیه در میان دیلمان و گیلها دعوت کرد. ابوعبدالله که در این هنگام نماینده علویان در بغداد بود، تبحر زیادی در کلام و فقه حاصل کرده بود و بی‌گمان از این حیث شرایط امامت زیدیه را داشت. در واقع بعد از مرگ اطروش وی نخستین علوی است که بعدها تمام زیدیه وی را به امامت قبول داشتند. ابوعبدالله در سال ۳۵۳ق/۹۶۴م در روبار به مانادر پیوست و پس از وقفه‌ای نخستین که در پیش روی وی افتاد، هوسم را از امیر‌کا گرفت و خود با نام پادشاهی المهدی‌لدین‌الله فرمانروایی آغاز کرد. ابوعبدالله از پشتیبانی وسیعی

در میان قاسمیه دیلمان و بیشتر ناصریه گیلان برخوردار بود،  
تلاشهای زیادی برای فرونشاندن تعارضات شدید میان دو مکتب  
قاسمیه و ناصریه به عمل آورد و قائل بود که اصول عقاید هر دو  
دسته به یک اندازه معتبر است.

امیرکا که به قلعه‌ای نزدیک هوسم پناه جسته بود به حملات  
مکرر به المهدی ادامه داد تا آنکه بر دست وی گرفتار آمد. مهدی  
که به آرمانهای قدیم زیدیه وفادار بود، آهنگ فتح طبرستان کرد.  
وی در سال ۹۶۶ق/۳۵۵م استندار نصرین محمد کوهی را که  
سرسپرده وشمگیر بود، شکست داد اما شورش امیرکا وی را ناگزیر  
کرد که به هوسم باز گردد. امیرکا بار دیگر به قلعه خود گریخت.  
وی در سال ۹۶۹ق/۳۵۸م المهدی را اسیر کرد و چند ماهی در بند  
داشت، اما طرفداران المهدی و سپاهی که مانادر فرستاده بود،  
امیرکا را مجبور کردند که المهدی را از بند رها کند. سال بعد  
المهدی درگذشت و در هوسم به خاک سپرده شد.

امیرکا بار دیگر بر هوسم دست یافت، اما ابومحمد الناصر،  
خواهرزاده المهدی که پیش از این به ری گریخته بود و دوباره به  
حمایت دائمی خود آمده بود و هر بار بواسطه مدارای المهدی با  
امیرکا معتراضانه وی را ترک گفته بود، بر امیرکا تاخت. او را  
گرفت و به قتل رساند، هوسم را متصرف شد. سکه‌ای که در آنجا

ضرب کرده نشان می‌دهد که وی سیادت آل بویه را تصدیق می‌کرده است.

بیستون زیاری حسین‌الثائر یک‌چشم را از بند رها کرد و برای نبرد با ابو محمد او را به پول مساعدت کرد. اما وی از ابو محمد شکست خورد و به دست او به قتل آمد. پرسش ابوالحسن علی به خونخواهی پدر برخاست، و به شهادت سکه‌هایی که به نام وی است و تاریخ ضرب ۹۷۴-۵ق/۳۶۴ را دارد، وی توانست ابو محمد را از هوسم بیرون کند. از قرار معلوم ابوالحسن نیز از سوی بیستون یاری می‌شد، زیرا او نیز سیادت آل زیار را به رسمیت می‌شناخت. در سال ۹۸۰-۳۶۹ق که رقیب او ابو محمد تمام قدرتش را از دست داده بود، او هنوز فرمانروایی می‌کرد.

پس از این تاریخ اطلاعات مربوط به تاریخ هوسم در منابع پراکنده می‌گردد. ظاهراً شهر هوسم همچنان موضوع رقابت میان ناصریه و ثائریه، مدعیان رهبری زیدیه باقی ماند. در سال ۹۹۰-۳۸۰ق رقیب دیگری که نماینده شاخه دیگر دودمان علوی بود در گرگان پدیدار شد که ابوالحسین احمد بن الحسین المؤید بالله نام داشت و از خاندان بطحانی بود. المؤید و برادر ارشدش ابوطالب یحیی‌الناطق بالحق بواسطه مقام بر جسته‌شان در علوم دینی، همه زیدیان دوره‌های بعد امامتشان را پذیرفتند. زیدیان یمن

تعدادی از آثار فقهی و کلامی آنها را از نایبودی حفظ کردند. این دو برادر علوی در آمل چشم به جهان گشودند، در بغداد و جاهای دیگر به کسب معارف پرداختند و در ری به حلقة صاحب بن عباد وزیر و عبدالجبار، قاضی نامدار عصر پیوستند. ناطق بعدها در گرگان به تدریس پرداخت و یکی از آثارش را به حسن مصعبی، وزیر منوچهر زیاری اتحاف کرد. اگرچه هر دو برادر اصول فقهی ناصرالاطروش را نیز آموخته بودند، اما از تعالیم قاسم و هادی طرفداری و آن را ترویج می‌کردند. در رویان و نواحی مجاور دیلم مکتب قاسمیه متداول بود و پیش از المؤید با فعالیت یحیی بن محمدالهادی، نوهالهادی که از یمن آمده بود، پیشرفت زیادی حاصل کرده بود. اگرچه یحیی بن محمد ظاهراً در هدفهای سیاسی خود موقبیتی بدست نیاورد، اما از ناشران پراهمیت تعالیم نیای خود در نواحی جنوبی دریای خزر گردید. احتمالاً اقامت وی در آن نواحی چندین دهه طول کشید. وی احتمالاً در اسپیچین حدود سی کیلومتری مغرب رود چالوس به خاک سپرده شد.

هنگامی که المؤید به گیلان آمد، زمان امور هوسم در دست شیرذیل نامی بود که ظاهراً تحت سیادت فخرالدوله بویهی فرمانروایی می‌کرد و از فعالیت المؤید نگران و هراسان بود. المؤید به یاری زیدیان هوسم را تصرف کرد و یکسال نیز حکومت آنجا

را در دست داشت، اما بعداً صاحب بن عباد وی را از هوسم بیرون راند او را وادر بازگشت به ری کرد. هنگامی که وی دوباره در گیلان سر به طغيان برداشت که احتمالاً پس از مرگ فخرالدوله (۳۸۷ق/۹۹۱م) اتفاق افتاد، حکومت هوسم در دشت ابو زيد نامي از خاندان ثائری بود. المؤید وی را از آنجا راندو مدت دو سال شهر را در تصرف خود داشت، اما چون گیلهای ناصری از المؤید برگشته بودند، عاقبت ابو زيد بر وی فائق آمد. وی بار دیگر به ری بازگشت. اما ابو زيد را نیز ناصری دیگری به نام ابو الفضل از هوسم راند و او را به قتل رساند. اکنون خاندان الثائر برای کشیدن انتقام از خون ابو زيد از المؤید حمایت کامل می کردند. المؤید این بار خود را در لنگا که از مغرب اسبچین چندان دور نبود در میان دیلمان قاسمی مستقر کرد و هوسم همچنان در دست کیابوالفضل ثائری بود که در ظاهر امامت المؤید را تصدیق می کرد. المؤید حدود سال ۴۰۰ق/۱۰۰۹م به کمک کیابوالفضل و استندار رویان عازم فتح آمل گردید که ناصری دیگری از سوی قابوس زیاری زمام امور آن را در دست داشت. المؤید در آمل شکست خورد و با نقض عهد استندار موقعیت وی ضعیفتر گردید. بعدها منوچهر جانشین قابوس که بسیار بیشتر از پدر نسبت به تشیع، همدلی نشان می داد با المؤید قرارداد صلح بست و به او و کیابوالفضل کمک مالی بخشدید.

لنگا پس از مرگ المؤید در سال ۱۰۴۱ق/۱۱۰۲م و تدفین وی در آنجا، همچنان تختگاه علویانی باقی ماند که مدعی امامت در میان دیلمان قاسمی بودند. الناطق (درگذشته به سال ۱۰۳۴ق/۲۴) مدعی امامت در آنجا فعالیت داشت، اما حجزیات آن <sup>بر</sup> ما معلوم نیست.

در سال ۱۰۲۶ق/۱۷ احمد بن ابی هاشم حسینی، معروف به مانکدیم<sup>۱</sup> به نام پادشاهی المستظر بالله در لنگا مدعی امامت شد، اما چندان دوام نیاورد. احتمالاً اندکی پس از مرگ الناطق، علی بن جعفرالمهدی لدین الله از شاخه جنبی دودمان علوی در آنجا به امامت شناخته شد. وی همچنین به حلقه قاضی عبدالجبار تعلق داشت و از مكتب فقهی قاسمیه جانبداری می‌کرد.

حکومت وی احتمالاً چندین دهه دوام آورد و در عصر سلجوقی نیز همچنان ادامه یافت. وی را پس از مرگش در لنگا بخاک سپردنده. با وجود ناصری در گیلان بی‌گمان هوسم در همان دوره پیوسته انگیزه ستیزه میان ثائریان و ناصریان بوده است، اما تا سال ۱۰۴۱ق/۲۶ در هیچگونه گزارشی در این زمینه به دست ما نرسیده است. در این سال علمای هوسم حسین الناصری یکی از

۱- مانگدیم یا مانکدیم و مونگدیم ترکیبی از دو واژه‌ی مونگ یا مانک و دیم است. پاره‌ی نخست به معنای ماه و پاره‌ی دوم به معنای صورت می‌باشد و مجازاً به زیارت و ماه رخ اطلاق می‌شد. این واژه دیلمی است.

نودگان اطروش را به حکومت نشاندند و با او به امامت بیعت کردند. حسین الناصری چهل سال در هوسم حکومت کرد و قبر وی هنوز در آنجا باقی است. توسعه قدرت سلجوقی در طبرستان و مناطق جنوبی کوههای البرز چندان مانع فعالیت زیدیه در دیلمان و گیلان نگردید، اما در اواخر قرن پنجم رواج مذهب اسماعیلیه نزاری، علویان تنکابن، رویان و دیلمان را تحت فشار شدیدی قرار داد.<sup>۱</sup> به گونه‌ای که در سال ۵۶۰ هـ سخت سر و بخشی از گرجیان و تنهیجان باستانی به تصرف اسماعیلیان الموت درآمد.<sup>۲</sup> مولانا اولیا الله آملی می‌نویسد: ملک اردشیر به ازبلو و تنکا رفت و آن دو قلعه را مستخلص گردانید و مردم آن ولایت را مطیع کرد و حاجی خسرو شاه نام امیری را از امرای ایزاباد در آنجا به نیابت با دید آورد و بازگشت.

۱- فرای، ریچارد- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه- جلد چهارم- ترجمه حسن انشو، صص ۱۹۰-۱۹۳.

۲- آملی، مولانا، اولیا الله، تاریخ رویان ص ۱۴۷

## تنکابن از آغاز تا امروز

ناحیه‌ای که امروز تنکابن نامیده می‌شود به علت قرارگرفتن بین مناطق گیلان و مازندران و به خاطر کشمکش‌های سیاسی و نظامی که گهگاه توسط حکومتگران آن وقت روی می‌کرد حدود و نبور آن دائمًا در حال تغییر بوده بطوریکه گاهی بخوبی از خاک تبرستان و مازندران و رویان قدیم زمانی قسمتی از سرزمین گیلان و دیلمستان به حساب می‌آمده که خود طبرستان و دیلمستان بخش وسیعی از خاک فرشادگر<sup>۱</sup> قدیم را که امروزه سوادکوه صورت محرف آن است تشکیل می‌داد. این نام در کتب تاریخی و جغرافیایی و منابع پیش از اسلام بویژه در کتیبه داریوش پتشوارش یادشده که فرشادگر شکل دیگر آن است.

هرچند نام تنکابن در کتب تاریخی و جغرافیایی قبل از اسلام دیده نمی‌شود لیکن در کتاب *حدودالعالم من المشرق الى المغرب*

۱- اصل کلمه فرشادگر که فرشادجر مغرب آن است پندخوار یا پتشخوار گر بوده و به معنی کوهی که در جلوی منطقه خوار (ایوانکی فعلی) قرار گرفته است. این واژه از سه جزء پتش = پندش (دشت) و خوار (کوه) و گر (دریا) ترکیب شده که جزء دوم آن، به وار بدل شده است نظر کلمه دشوار که اصل آن دشخوار بوده است. این ناحیه شامل آذربایجان، طبرستان مازندران، رویان، گیلان، دیلمستان، ری، قوس و دامغان بوده که تحت فرم ازوابی گشنیسب شاه قرار داشته است. (مقدمه تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین مرعشی ص ۱۱) نیز به حواشی دکتر محمد معین بر برهان قاطع رجوع کنید.

که به سال ۳۷۲ هـ تالیف شده و مؤلف آن ناشناخته است از منطقه‌ای به نام (مرد، MARD)<sup>۱</sup> یاد شده که بین لنگا و چالکرود قرار داشته و به ظن قوی نام قدیمی تنکابن بوده است. مؤید این پندار وجود قومی به نام آمارد یا مرد است که در گذشته‌های بسیار دور در این نواحی می‌زیسته‌اند.<sup>۲</sup> مناطقی نظیر آماردکوه یا آماردبند و مارکوه که در بخش کوهپایه‌ای تنکابن واقع است<sup>۳</sup> به نوعی یادآور این قوم می‌باشد. کلمه تنکا اولین بار در تاریخ رویان مولانا اولیا الله آملی ذیل حوادث سال ۵۶۰ به هنگام لشکرکشی استندار کیکاووس به تنکابن جهت مقابله با اسماعیلیان آمده است.

از قرن سوم هجری که شاخه‌ای از علویان زیدی در طبرستان پدیدار شدند، تنکابن جزئی از خاک طبرستان و مازندران بود. در اواسط قرن ششم هجری که حکومت تنکابن مدت کوتاه در دست پادوسبانان قرار داشت. تنکابن بخشی از خاک گیلان محسوب می‌شد و در عهد مغول به ویژه زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده، تنکابن قسمی از خاک گیلان بوده است.

در قرن یازدهم هجری که حکومت علویان در تنکابن رو به ضعف گرایید و سرانجام توسط صفویان منقرض گردید، تنکابن

۱ - حدود العالم من المشرق الى المغرب تصحیح منوچهر ستوده، ص ۱۴۸

۲ - پیرنیا، حسن - تاریخ ایران باستان - جلد سوم - ص ۲۲۱۶.

۳ - واعظی تنکابنی، ابوالحسن - تاریخ تنکابن از آغاز تاریخ فارسی قاجار.

کما کان جزئی از خاک گیلان بود تا اینکه در اوایل حکومت قاجار یعنی در زمان آقامحمدخان هنگامیکه هدایت‌الله خان گیلانی علیه خان قاجار سر به شورش برداشت، آقامحمدخان برادر خود مرتضی‌قلی خان را جهت سرکوبی خان گیلانی به آنجا گسیل داشت. مهدی خان خلعت بری که در آن موقع حاکم تنکابن بوده از فرصت استفاده کرد و در لشکرکشی به کمک مرتضی‌قلی خان شتافت پیامد این لشکر کشی به شکست و فرار هدایت‌الله خان گیلانی انجامید. این اقدام بعدها سبب رنجش و کدورت بین اهالی گیلان و تنکابن گردید. سرانجام خان قاجار به این مناقشات و درگیری‌ها خاتمه داد و تنکابن را برای همیشه از گیلان جدا و به مازندران ملحق کرد. حدود تنکابن در نیم قرن اخیر از شرق به نمک‌آبرود و از غرب به رودخانه سرخانی متنه می‌شد و غالباً حد شرقی آن ثابت بوده است. در سال ۱۳۵۷ رامسر از تنکابن جدا گردید و بدین‌گونه بخش وسیعی از خاک تنکابن کاسته شد.

مطابق تقسیمات جدید کشوری از شرق به رودخانه میرشمس‌الدین ولی‌آباد، از غرب به چالکرود، از شمال به دریای خزر و از جنوب به رشته‌کوههای اصلی البرز (الموت و طالقان) کشیده می‌شود.

## جغرافیای تاریخی دوهزار

دوهزار از دهستانهای مشهور و باستانی تنکابن است که در گذشته‌های بسیار دور، یعنی پیش از پیدایش تنکابن بخشی از ناحیه‌ی شیر باستانی به شمار می‌رفته‌<sup>تبرستان.info</sup> حانکه هولف کتاب "حدودالعالم من المشرق الى المغرب" در صفحه‌ی ۱۴۸ از ناحیه‌ی شیر سخن به میان آورده، آن را بخشی از کوهستان دیلمان خاصه می‌داند نخستین بار ابن‌اسفندیار در تاریخ طبرستان صفحه‌ی ۹۵ ضمن حمله‌ی یعقوب لیث صفاری و گریز حسن بن زید علوی از ناحیه‌ای به نام شیر نام می‌برد که پناهگاه حسن بن زید علوی و ساکنین آن دیلمی بودند. سید‌ظهیرالدین مرعشی نیز در کتاب تاریخ طبرستان، رویان و مازندران صفحه‌ی ۲۴۳ محل کشته‌شدن اسکندر شیخی آخرین بازمانده خاندان چلاوی مازندران را به دست لشکریان امیر تیمور گورکانی می‌داند از نوشته‌ی ابن اسفندیار چنین بر می‌آید که شیر در گذشته‌های بسیار دور سرزمینی واقع در بخش خاوری گیلان و باختر طبرستان بوده شامل مناطق جلگه‌ای و کوهستانی گیلان شرقی و مازندران غربی می‌شده‌است. در زمان ساسانیان شهرستان‌هایی به نام خوره که معرب آن کوره است و مفهوم شهرستان دارد به نام‌های اردشیر خوره و قبادخوره در خاک ایران بزرگ وجود داشت. چنین نواحی در فرهنگ‌نامه‌های فارسی

کلان شهر معنی شده‌اند و تا اواخر سده‌ی هفتم هجری به همین نامه خوانده می‌شد. وجود اماکن باستانی در خاک تنکابن قدیم چون شیرج محله، شیرج خیل، شیرک رز، شیررود، شیروان محله که همگی در خاک تنکابن امروزی قرار دارند و حضور طوایف شیرج و شورمیج = شیرمیج به نوعی بیانگر پیشیه‌ای کهن ناخیه‌ی شیر است در زبان فارسی واژگانی نظیر هزارستان، هزارپا، هزاراسب، هزارجریب، هزارچم، هزارچشم برخورد می‌کنیم که در هیچیک از موارد هزار در معنی حقیقی خود به کار نرفته بلکه طریق اغراق پیموده است. دوهزار نیز این قاعده مستثنی نخواهد بود لیکن شادروان علامه علی‌اکبرخانه دهخدا در دانشنامه‌ی فارسی ذیل کلمه‌ی هزار در بخش یادداشت‌های مؤلف هزار را تصحیفی از کلمه‌ی هراز دانسته آن را رود معنی کرده‌است چنانچه بپذیریم که هزار صورت محرّف هراز باشند بنابراین واژه‌ی دوهزار را باید دوهراز دانست چه آنکه رودخانه‌ی دوهزار از پیوند دو رود معروف که یکی از کوههای نوشاد و دیگری از بلندیهای سیالان سرچشمme گرفته در منطقه‌ای به نام کلیشم به هم می‌پیوندد، تشکیل شده‌است و یا اینکه واژه‌ی هزار را به معنی کثرت و فزونی بدانیم اصولاً در وجه تسمیه واژگان که بر آبادی دلالت دارند سه علت قابل تأمل و بررسی است نخست وضعیت جغرافیائی دیگر حوادثی

که در آن منطقه روی داده است، دودیگر وجود اشخاص نامدار و چهره‌های شاخص آن منطقه که سبب تسمیه گردیده‌اند آنچنان که گفته شد دوهزار در گذشته‌های بسیار دور جزء ناحیه‌ی باستانی شیر بوده است.

طبق نوشته‌ی سید ظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان صفحه‌ی ۴۴۸ مرکز دوهزار در گذشته دور کلیشم بوده که تختگاه بیلاقی علویان کیا بی به شمار می‌رفته است چنانکه در بالای دهکده‌ی بیلاقی کلیشم بقایای دژی بر جای مانده که منسوب به حکام علوی تنکابن می‌باشد. در زمان قاجار به ویژه حکومت خاندان خلعت‌بری بر تنکابن کلیشم مرکزیت خود را از دست داد و اشتوج بالا مرکز این دهستان شد. اشتوج بعداً به سبب آنکه زادگاه محمدولی خان خلعت‌بری بوده نامبردار گشت و مورد توجه قرار گرفت آثار و اینیه‌ی تاریخی این آبادی اعم از مسجد، حمام، مدرسه‌ی سپهسالار اعظم تنکابنی تا قبل از ۱۳۵۰ خورشیدی بر جای بوده است.<sup>۱</sup>

۱- فرهنگ نام‌ها و نام آوران مازندران غربی- علی اصغر یوسفی‌نیا- ابوالحسن واعظی تنکابنی- صص ۲۵۹- ۲۶۰- ۲۶۱

### پیدایش علویان مؤیدی در تنکابن

پس از فوت یحیی بن محمدالهادی ثائریان و ناصریان هوسم همچنان به منازعه و رقابت سرگرم بودند. تطاوینکه در سال ۳۸۰ هجری رقیب دیگری از شاخهٔ حسنی به نام ابوالحسین احمدبنالحسین بن هارون بن محمدالبطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ملقب به المؤید بالله پدیدار گشت. ابوالحسین احمد به سال ۳۳۳ هجری در آمل زاده شد. مؤلف کتاب الفصول الفخریه می‌نویسد: هارونالبطحانی را پنج پسر است: محمد و علی و حسن و حسین و قاسم. از نسل حسین بن محمدبن هارون: ابو عیسی علی بن الحسین بن محمدبن هارون نسل داشت در کوفه است و هارونالقطع پسر حسین بن محمد را نسلی در ری می‌باشد. از ایشان السیدالمؤید ابوالحسین احمد و برادرش الناطق بالحق ابوطالب یحیی و هر دو را ابناء‌الهارونی می‌خوانند و بزرگ بودند و دانشمند و هر دو را نسل است در ری و غیره.<sup>۱</sup>

ابن اسفندیار می‌گوید: السیدان الاخوان المؤید بالله عضدادالدوله ابوالحسین و الناطق بالحق ابوطالب یحیی ابناء الحسین بن هارون بن

۱- ابن عنبه جمال الدین احمد، الفصول الفخریه به اهتمام سید جلال الدین محمد ارمومی، صفحه ۱۰۳.

الحسين بن محمدبن هارون بن محمدبن القاسم بن الحسن بن زيد بن الامام السبط الحسن بن امير المؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام چنین می گویند که از سادات آل رسول علیه الصلوه والسلام هیچ آفریده خروج نکرد جامع تو شرایط امامت را از این دو برادر<sup>۱</sup> صاحب بن عباد درباره الناطق بالحق و المؤید بالله گفته است : لیس تحت الفرقدين مثل الاخوین<sup>۲</sup> المؤید ابتدا به بغداد رفت و نزد دایی خود سیدالعباس علوی به تحصیل پرداخت پس از آن به حلقه‌ی درس قاضی عبدالجبار همدانی متکلم شهری پیوست سپس در محضر شیخ ابوعبدالله محمدبن نعمان معروف به شیخ مفید فقه و اصول را آموخت. ابن اسفندیار می‌نویسد: آورده‌اند که شبی بعد از خفتن خلائق به درگاه قاضی آمد و او خفته بود بیدار کردند و گفتند: سیدابوالحسن بر در است. فرمود: که درون آوردن مساله از قاضی بحث کرد قاضی گفت همین مهم را آمدی؟ گفت: آری اندیشه کردم امشب وفات رسد و در دین شاک بوده باشم و به شبhet.<sup>۳</sup>

همو گوید: شنودم که چون سیدابوالحسین به دیلمان مستولی شد و ممکن گشت از آفاق عالم علما به استفادت روی بدو نهادند

۱- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، صفحه ۹۸.

۲- مهدوی لاهیجی محمد مهدی سادات متقدمه ص ۵۶۳

۳- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، صفحه ۹۹

و بدانجا رسید که پیش قاضی القضاه عبدالجبار فرستاد که بر من بیعت کند و حاکم جسم رحمه‌الله در کتاب جلاء‌البصار همچنین آورد بعد از آنکه عمرش به هفتاد دو اندی رسید در سنی احدی و عشرين و اربعماه روز عرفه یکشنبه وفات یافت. رحمه‌الله علیه و روز دوشنبه عید اضحی به لنگا که سرای او بود دفن کردند و هنوز تربت او ظاهر است و مشهد بر قرار مردم آن نواحی جمله بر مذهب او داشتند. کیکاووس و اسلاف او سایر دیالم همچنین<sup>۱</sup> وی عالم نحو و لغت جامع و ناقد حدیث از درایت و روایت فقیهی آگاه به علم آل بیت علیهم السلام بود<sup>۲</sup>. تصانیف او آنچه معروف است و متداول کتاب التجربه در کلام و کتاب الشرح و کتاب البلغه و کتاب النصره و کتاب الافاده در فقه و اصول کتاب التبوات در ادبیات عرب و علوم قرآنی و کتاب الزیادات در فتاوی و کتاب الامالی و کتاب السیاسه المریدین و دیوان اشعار او مجلدی ضخیم برمی‌آید. روانداشتمن که اینجا بیت چند ثبت نرود.

یهذب اخلاق الرجال حوات	کما ان عین السبک تخلصه السبک
و بالسبک عقیان الرجال یهذب	و قد سبکت عقیانه نار محنه
تفرع غصن الدوح حين یشدّب <sup>۳</sup>	و قد شدّ بته النائبات و انما

۱ - همانجا، صفحه ۱۰۱.

۲ - ابوزهره محمد الامام زید حیانه و عصره و آراء فقهه، صفحه ۵۰۴

۳ - ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، صص ۹۸ و ۹۹

ترجمه: رویدادها رفتار مردان را همانگونه که زر از گداختن ناب می‌شود پاک می‌گرداند. آتش رنج زر وجود او را ناب گردانید و زر وجود مردان بر اثر گداختن ناب می‌شود. دردها و رنج‌ها او را پیراسته گردانید همانگونه که چون شاخه‌های پرآکنده‌ی درخت را ببرند بارورتر می‌شود.

## آغاز کار المؤید بالله

پس از فوت یحیی بن الهادی ثائریان و ناصریان هوسم همچنان به منازعه و رقابت سرگرم بودند تا اینکه در سال ۳۸۰ هجری رقیب دیگری از شاخه‌ی حسنی به نام ابوالحسین احمد بن الحسین ملقب به المؤید بالله که در گرگان می‌زیست پدیدار گشت هنگامیکه المؤید به گیلان آمد زمام امور هوسم در دست شیرذیل<sup>۱</sup> دیلمی بود که با حمایت فخرالدوله دیلمی در آن ناحیه حکمرانی می‌کرد. المؤید ابتدا در قریه‌ی حومه اقامست کرد. پس از آن به هوسم آمد و به قریه‌ی کدکاهان رفت حاوی الدیلمی که یکی از بزرگان دیالمه بود با هفتصد نفر به ری گروید. المؤید سپس به قریه‌ی کذه رفت و پس از هفت روز اقامست عازم تخسیر هوسم گردید و در قریه‌ی گیلکجان=کساکجان با نیروهای شیرذیل مقابله کرد در این نبرد المؤید به پیروزی دست یافت و شیرذیل را متواری ساخت. پس از مدتی شیرذیل به هوسم لشکر کشید این بار المؤید از قوای شیرذیل شکست خورده ضمن کشته شدن هشتاد نفر از همراهانش به اسارت وی درآمد شیرذیل او را در قریه‌ای به

۱- ظاهر واژه‌ی شیرذیل صورت دیگر کلمه‌ی شیردل باشد چه در گویش دیلمی دل را دیل گویند بنابراین گونه‌ی درست آن شیردل است.

نام کحلوم به بند کشید در این موقع گروهی از دیالمه آزادی او را خواستار شدند لیکن شیرذیل به علت اینکه خازنش به دست المؤید کشته شده بود از رهایی وی خودداری می‌کرد سرانجام یکی از روسای دیلمی به نام دانکین تجئی با پرداخت پیست و پنج هزار درهم او را از بند آزاد ساخت المؤید پس از رهایی سید ابوعلی بن حسن بن یحیی بن مقتول را که از فرزندان حسن بن علی بن الناصر بود به جانشینی خود برگزید.

وی ابتدا در قریه‌ی برفجان (نام یکی از آبادی‌های سیاهکل امروزی) و مدتی را نزد امیر شجاع ماند و سپس به ری رفت مدتی که در ری بود با صاحب‌بن عباد وزیر داشتمند آل بویه مصاحت داشت اگرچه در همانجا میان او و اسماعیلیان منازعاتی برقرار بود. المؤید بار دیگر به خواسته‌ی مردم گیل و دیلم به آمل آمد و از آنجا سوی برفجان شد و سپس به سمت هوسم حرکت کرد. در آن وقت ابوزید الثائری امیر هوسم بود و شیردل در طبرستان به سر می‌برد. المؤید با هفت هزار نفر به ابوزید تاخت و بوزید چون توان رویارویی در خود ندید به ناچار گریخت. المؤید بار دیگر بر هوسم دست یافت سپس به تعقیب ابوزید پرداخت و پس از کشتن گروه بسیاری از نیروهایش او را به دیلمستان متواری ساخت و المؤید دو سال حکومت هوسم را در دست داشت تا اینکه ابوزید

ثائری از دیلمستان نزد المؤید آمد و ظاهراً خود را پشیمان می‌نمود لیکن پس از مدتی عده‌ای به دور وی جمع گشته برعهده شوریدند. المؤید ناچار هوسم را ترک گفت، به گیلان رفت لیک شیر اسفار با گروهی از نیروهایش به پاری وی شتافت و او را به هوسم باز گردانید. دو ماه بعد المؤید ناگزیر گردید تا هوسم را ترک گوید، زیرا نیروهای ابوزید روز به روز افزون می‌شد حتی ابوشجاع و شیراسفار نیز به نیروهای ابوزید پیوسته بودند. المؤید ابوزید ثائری همچنان بر هوسم حکومت می‌راند تا اینکه ابوالفضل ناصری بر او شورید و لشکریان وی را منهزم ساخت و افزون بر چهارماه حکومت هوسم را در دست گرفت. ابوزید ثائری به ناچار به ری نزد المؤید رفت و ظاهراً با وی از در سازش درآمد آنگاه به هوسم بازگشت و پس از فراهم آوردن نیرو بر ناصری تاخت بار دیگر هوسم را به چنگ آورد لیکن ناصری مزبور پس از چندی با گروه زیادی به هوسم تاخت و او را متواری ساخت. ثائری به دژ پناه برد ولی سرانجام مقاومت وی در هم شکسته شد و به قتل رسید. آنگاه ناصری نامه‌ای سوی المؤید فرستاد و او را به هوسم فراخواند. المؤید از ری به دیلمان آمد و با امرای اسفنداریه که حکومت بخشی از کلار در دست آنان بود، مصالحه کرد آنان نیز با

واگذاری دژ وارکوه (وارقویه) وفاداری خویش را به وی آشکار داشتند. المؤید پس از جمع‌آوری نیرو به یاری کیا ابوالفضل ناصری امیر هوسم و اسفندار ابو جعفر و پسرش خسروشاه و همراهی گروه بسیاری از بزرگان گیل و هوسم و کلار سوی آمل شدند و در نزدیکی اهلم (علمده سابق و رویان امروزی) اردو زدند. لشکریان آمل به سرداری ابو جعفر محمد بن الحسین الناصر ملقب به ناصر چهارم که از طرف قابوس بن وشمگیر سپهسالار و حکمران آن ناحیه بود از مقابله با قوای المؤید و متحدینش ناتوان شد ناگزیر به سوی آمل عقب نشست هنگامیکه المؤید و لشکریانش وارد آمل شدند سردار وی به نام اسکا که از دلاوران گیل و دیلم بود مورد تهاجم سپاه قابوس قرار گرفت و بر اثر زوینی که بر سرش وارد شده بود به قتل رسید این حادثه انگیزه‌ای شد تا لشکریان پراکنده‌ی آمل بار دیگر گرد هم آیند و بر سپاهیان المؤید بتازند. در این جنگ بخشی از نیروهای المؤید کشته شدند و سی نفر از یاران المؤید به اسارت لشکریان آمل درآمدند. ابو جعفر ناصر دستگیر شدگان را به نزد قابوس در گرگان فرستاد و به امر قابوس همگی آنان را گردن زدند. ۴۰۰ هجری پس از این شکست، موقعیت المؤید چنان سست شد بطوریکه سید خسروشاه که تا آن زمان از متحدینش بود در بلندیهای کجرا = کجور راه را بر المؤید بست و

آنان را در محاصره گرفت و به وی اعلان جنگ کرد. المؤید که با نقض عهد خسروشاه چاره‌ای جز صلح نداشت بنابراین قاصدی نزد سید خسروشاه فرستاد. در این مصالحه المؤید متعهد گردید که دژ وارکوه را که در تصرف داشت قبیل آنان کند و تا هنگامیکه دژ را در اختیار آنها نهاده فرزندش سید ابوالقاسم در نزد آنان گروگان باشد لیکن سید خسروشاه برخلاف عهد و پیمان امیر ابوالقاسم و عده‌ای از همراهانش را زندانی کرد. هنگامیکه المؤید به قصد تحویل قلعه به دشت انکانده رسید ناگهان بالشکریان سید خسروشاه که به قصد دستگیری وی به آن ناحیه آمده بودند مواجه شد اما بخت با المؤید یار بود چه آنکه با آمدن ابوسعید نیشابوری سید خسروشاه ناکام ماند و ناگزیر امیر ابوالقاسم و همراهانش را رها ساخت. در این میان قابوس توسط لشکریانش به قتل رسید و پسرش منوچهر به فرمانروایی رسید. منوچهر بن قابوس طی مصالحه‌ای متقبل گردید که هر ساله دوهزار دینار به المؤید بپردازد. هنوز چیزی از مصالحه نگذشته بود که منوچهر بالشکری گران به سوی کلار تاخت. مردم کلار که از ستم کلاریان و رستمداریان به ستوه آمده بودند، به حمایت المؤید برخاستند. المؤید به سمت کلار حرکت کرد. از طرف دیگر منوچهر برخلاف عهد و پیمان خویش جهت مقابله با المؤید از طبرستان سوی کلار

روانه شد. المؤید بخشی از لشکریانش را به فرماندهی فرزندش امیر ابوالقاسم به مقابله آنها فرستاد. امیر ابوالقاسم در آغاز جنگ با شکست مواجه شد بنابراین المؤید جمع دیگری از سپاهیانش را به کمک او فرستاد. فرجام این نبرد به شکست لشکریان طبرستان انجامید. منوچهر ناگزیر از در اطاعت درآمد و خراج سالانه را کماکان پذیرا شد. آنگاه که بین شیعیان و سنیان آمل بر سرتاسر تخریب قبر ناصر در آمل که به فرمان ابن سیف دینوری از والیان منوچهر صورت گرفته بود، فتنه‌ای بزرگ برخاست. شیعیان گیلان و طبرستان و دیلمستان از المؤید خواستند تا انتقام این عمل رشت از عاملان آن گرفته شود. لیک المؤید از پذیرش خواسته‌ی آنان سرباز زد سرانجام این فتنه از سوی منوچهر با پرداخت بیست هزار درهم به ابو جعفر ناصر جهت تعمیر مشهد ناصرالحق و برخی بقاع تخریب شده‌ی علویان فرونشانده شد. المؤید پس از بیست سال امامت در سال ۴۱۱ هجری در لنگا که تخت‌گاه وی بود به مرگ طبیعی درگذشت. از این پس لنگا مرکز علویانی بود که پس از وی مدعی امامت و حکومت بودند. ابونصر سهل بن بخاری محل فوت المؤید را در احساس که شاید در گذشته یکی از قراء لنگا بوده می‌داند در بعضی از منابع سال فوت المؤید را ۴۱۱ هجری و در پاره‌ای از مآخذ ۴۲۱ ذکر کرده‌اند. در حالیکه پس از فوت المؤید

به سال ۴۱۱ هجری شخصی به نام احمد بن ابی‌الهاشم حسینی معروف به مانکدین اعرابی به نام پادشاهی المستظہر بالله که بر جنازه‌ی او نماز گزارده بود در لنگا مدعی امامت می‌شود. متاسفانه از جزئیات فعالیت او خبری در دست نیست<sup>۱</sup>. شاعری در رثای المؤید المؤید را باید سال ۴۱۱ دانست. سروده‌است:

عَرَجَ عَلَى قَبْرِ بَصْرَهُ  
وَابَكَ مَرْسَوْمًا بِلنْجَا<sup>۲</sup>  
وَاعْلَمَ أَنَّ الْمَقْتُدَى بِهِمَا  
سَيِّلَغَ مَا تَرْجَمَا

۱- فروآی و بایست و بر مزاری که در لنگا واقع است، گریه کن. (شاعر مزار المؤید را به صعده که یکی از بقاع مقدسه‌ی زیدیان یمن است، تشییه کرده است).  
 ۲- و بدان پیرو این دو (منظور المؤید بالله و الناطق بالحق است) در آینده‌ی نزدیک به آنچه آرزومند است، می‌رسد.

### ابوطالب یحیی بن الحسین الناطق بالحق

ناطق بسال ۳۴۰ هجری در آمل به دنیا آمد و همراه برادرش المؤید نزد دایی خود سید ابوالعباس علوی و ابو عبدالله محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید به کسب علم پرداخت. سرانجام به حلقه‌ی درسی قاضی عبدالجبار همدانی درآمد. ناطق کتب بسیاری به رشته‌ی تحریر درآورده که مهمترین آنها عبارت است از: الشرح و التحریر در فقه، الدعامه در امامت، المجزی و المبادی در اصول. در امالی است چنانکه ابن اسفندیار نوشته است در میان علویان کسی به پایه‌ی علمی این دو برادر نمی‌رسید. ابوالفرج هندو یکی از فلاسفه که به مذهب وی گرویده درباره‌ی ناطق می‌گوید:

سـرـالـنـوـهـ وـالـبـيـنـ	وـزـهـاـ الـوـصـيـهـ وـالـوـصـيـنـاـ
اـنـالـدـيـالـمـ بـاـيـعـتـ	يـحـيـىـ بـنـ هـارـوـنـ الرـضـيـنـاـ

ناطق در بدرو امر نقیب در گرگان بود و زمام امور دینی مردم را بر عهده داشت و به تدریس اشتغال داشت. در سال ۴۲۲ به دعوت مردم گیلان و دیلمستان به آن نواحی آمد و لنگا را مقر خویش قرار داد. از حوادث و وقایع دوران امامت کوتاه وی ذکری به میان

۱- پیامبر و خاندان پیامبر، را شاد گردانید چه نیکو سفارش شده‌ای برای ماست.

۲- همانا دیلمیان با یحیی بن هارون (ناطق بالحق) با رضایت بیعت کردند.

نیامده است. وی معاصر فیلسوف و دانشمند معروف ابوسعیل سینا بوده است و به سال ۴۲۴ در لنگا درگذشت و در آمل به خاک سپرده شد.<sup>۳</sup> پس از مرگ ناطق علی بن جعفر ملقب به المهدی لدین الله که نسبش به امام زین العابدین می‌رسد خرفج کرد. در این هنگام مردم تنکابن و گیلان امامت وی را پذیرفتند حکومت وی احتمالاً چندین دهه دوام آورد و در عصر سلجوقیان نیز ادامه داشت. وی از مكتب فقهی قاسمیه جانبداری می‌کرد. پس از فوت وی در لنگا بخاک سپرده شد. ابن اسفندیار در صفحه ۱۰۲ تاریخ طبرستان می‌نویسد: فرزندی بود او را (ناطق بالحق) به جوانی وفات رسید الناطق این چند بیت را در رثای فرزندش ابوهاشم سروده است.

يا غائبًا ماله اياب<sup>\*</sup> خالفنى ب SGD اكتئاب<sup>\*</sup>

و غاب روح الحياة مني لما علا جسمك الترابى

يا ذاهبًا لم يصل شباباً ييکى على فقدك الشبابى

**ترجمه:** ای دور از چشم که بازگشتی بر آن نیست پس از تو رنج و  
اندوه مرا می‌فرساید. بهشت زندگی از من روی بر تافت هنگامی که  
خاک بر تن تو سنگینی کرد، ای رونده که هرگز به جوانی نرسیدی  
اینک جوانی بر نابودی تو اشک می‌ریزد.

۱ - سادات متقدمه به نقل از حصون المنیع نوشته است: وعاش بعد ذلك سنة او سنتين بنابراین سال

فوت وی را باید ۴۲۴ یا ۴۲۳ دانست زیرا آغاز کارش به سال ۴۲۲ مجری بوده است وی فرزندی

به نام ابوهاشم داشت

تبرستان

«الثائر بالله يا سيد ايض»

ابوالفضل جعفر بن ابی عبدالله حسین بن ابی الحسن علی العسکری بن ابی محمد الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد بن حسین بن علی (ع)  
 ابوالفضل جعفر برادرزاده امام ناصر کبیر، ملقب به ثائر موسوم به سیداییض و به روایتی آخرين فرد از سادات حسینی بود که در طبرستان خروج کرد. هنگام خروج الثائر بالله میان ملک الجبال اصفهبد شهریار<sup>۱</sup> و استندار ابوالفضل بن محمدبن شهریار مخالفتی رخ داد. اصفهبد که بر طبرستان استیلا داشت علی کامه را به نیابت نشاند و خود عازم عراق شد. استندار چون چنان دید با سید ثائری از در صلح درآمد و او را به گیلان دعوت کرد. چون الثائر بالله متوجه او شد از استندار تا چالوس به استقبال رفت و او را در چالوس نشاند. مردم آن ولایت بر سید ایض گرد آمدند و چون خبر به حسن بویه رسید، لشگری گران به آمل فرستاد. علی کامه نیز از جانب دیگر بخصوصت برخاست و هر دو سپاه در فرضه تمنگا با هواداران ثائر بالله رویرو شدند. در این جنگ لشگر آل بویه

۱- منظور از اسپهبد رستم بن شهریار است که بین سالهای ۳۹۶ تا ۴۴۰ فرمانروایی داشته است.

منهزم شد و علی کامه نیز گریخت. سید به آمل آمد و به سرای سادات که در مصلی ساخته بودند، رفت و پس از چندی به ولایت سیاه کله رود گیلان بازگشت و در قریه میانده رانکوه سکونت کرد. سید ظهیر الدین مرعشی در کتاب تاریخ طبرستان رویان و مازندران صفحه ۱۵۵ می‌نویسد: اما چون سید را غلامی بود عمر نام و صاحب اختیار بود با سید عصیان کرد. سادات و مردم گیلان از سید برگشتند و بر عمر جمع شدند و مال و منال سید را و اولاد او را تاران و تاراج کردند.

شاعری در این باب سروده است:

بَا آل ياسين امركم عجيب	بِيْنَ السُّورِيْ قَدْ جَمِرَتْ مَقَادِيرِهِ
لَمْ يَكْفِكُمْ فِي حِجَازِكُمْ عَمَرٌ	حَتَّىْ بِجِيلَانِ جَاءَ تَصْغِيرَهِ <sup>۱</sup>

سید ابوالفضل جعفرالثائر پس از استیلا بر طبرستان به نام خود سکه زد و آثار عمارت سید، از مدارس و مساجد و خانقاہ روزگاران دراز در آن نواحی باقی بود. آرامگاه وی در قریه میانده است. در واقع او مردی خیر و نیکوکار بود چنانکه در خطه خویش، آثار نیکو نهاد و بقاع خیر طرح افکند.<sup>۲</sup>

۱- مهدوی لاهیجی، محمد مهدی- سادات متقدمه- ص. ۵۱۰

۲- حکیمان، ابوالفتح- علویان طبرستان- ص. ۱۰۹

## اوضاع طبرستان پس از درگذشت الثائر بالله

اواخر ولایت ابوالفضل جعفر بن محمد اختلافات بسیار بین نوادگان امامان حسن و حسین علیهم السلام، پدیدار شده و فساد بر گروهی از سادات مازندران راه یافت. گرچه اسناد و مدارک تاریخی قابل قبولی در این مورد مشاهده نمی‌شود ولی انقراض ضمنی علویان، خود دلیل و گواه کافی بر این مدعاست. در این روزگار که فرزندان بویه دیلمی بر ایران تسلط یافته بودند، شاهزادگان علوی را آن نیروی شگرف اجداد باقی نمانده بود. از این زمان به بعد در کتب تاریخی درباره علویان حسنی کمتر اخباری می‌شنویم لیکن چند تن دیگر از نوادگان علویان حسنی در گوش و کنار طبرستان ظهور کردند و روزگاری بر قسمتی از آن نواحی حکومت راندند.

### «مهدی لدین الله القائم بحق الله»

ابوعبدالله محمدبن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمٰن الشجري بن قاسم بن حسن بن زيدبن امام حسن بن علی (ع) تاریخ نویسان از حکومت فرزندان داعی جلیل حسن بن قاسم نامی نبرده‌اند ولی صاحب کتاب عمده‌الطالب فی انساب آل ابی طالب می‌نویسد: داعی جلیل هشت فرزند ذکور داشت که یکی از آنان ابوعبدالله محمد- همزمان با معزالدوله دیلمی- بود هنگامی که معزالدوله در اهواز اقامت داشت گروهی از دیلمان گرد او آمدند و بر او بیعت کردند.

چون خبر به معزالدوله رسید او را دستگیر و روزگار درازی محبوس گردانید آنگاه بر خاک دیلم دست یافت و گروه هواداران وی را آواره و پراکنده ساخت. ابوعبدالله مدت یکسال و دو ماه در قلعه اکوسان محبوس بود و هشت‌تن از دیلمان از او مراقبت می‌کردند. تا آنکه ابراهیم‌بن کاسک دیلمی به شفاعت درآمد، ابوعبدالله از زندان رهایی یافت و به همراهی او عازم کرمان گردید. ابوعبدالله که به اسارت ابوعلی‌بن الیاس امیر کرمان درآمده بود، گریخت و به منوچان از توابع مکران رفت و در آن دیار جماعتی از

زیدیه بر او بیعت کردند. چون خبر به ابن معدان صاحب آن ناحیه رسید وی را دستگیر ساخت و به عمان فرستاد و در آن دیار نیز جماعتی از زیدیه پنهانی بر او بیعت کردند. صاحب عمان چون از ماجرا آگاه شد وی را گرفت و به بصره فرستاد. ابوعبدالله تا روزگار ابویوسف‌الزیدی در آن سرزمین پنهان می‌زیست و گروهی از مردم گیلان و دیلم که در آن دیار بودند بر او بیعت کردند. ابویوسف او را فرا خواند. ضیاعی به پنج هزار درهم تیول او ساخت و وی را در آن سکنی داد. ابوعبدالله دو سال بدین منوال در بصره بود تا اجازه زیارت حج گرفت. آنگاه از طریق اهواز و بغداد به زیارت رفت و به بغداد بازگشت. ابوعبدالله در بغداد چندان درنگ کرد که به مقام تعلیم و تفقه و تدریس رسید. وی پاسخ پرسشها را به زیباترین خط و شیواترین عبارات می‌نوشت مگر آنکه هنگام حرف زدن لهجه ایرانی از بیانش پدیدار می‌شد و این، نشانه نشو و نمای او در طبرستان بود. چون سال ۳۴۸ برآمد معزالدوله به دنبال او فرستاد اما ابوعبدالله به عذر آنکه همچنان سرگرم مسائل علمی است از رفتن خودداری کرد. معزالدوله پافشاری ورزید و ابوعبدالله به شرط آنکه با طیلسان بار یابد، پذیرفت. سلطان موافقت کرد و هنگامیکه ابوعبدالله به بارگاه رسید، بزرگداشت را به کمال رسانید و برای او مخده نهاد. می‌گویند:

کرامت نواحه امام چندان در افکار معزالدوله اثر گذاشت که در ایام بیماری، هنگامی که ابوعبدالله به عیادت آمد و دستش را بر پیشانی سلطان نهاد، معزالدوله به شفاجویی دست او را بوسید. ابوعبدالله پس از دعوتهای پیاپی مردم به خروج و تردید و دودلی - که خوف از معزالدوله بر آن می‌افزود - سرانجام در سال ۳۵۳ به همراهی فرزندش به طبرستان آمد، در هوسم از توابع دیلم اقامت گزید و قیام بحق کرد. در لحظات خروج، ابوعبدالله، جبه سفیدی که منسوب به حمزه بود بر تن، مصحف منشوری آویخته بر سینه، شمشیری با حمایل به گردن داشت و وقتی دعوی امامت کرد گروه کثیری از دیلمان بر او بیعت کردند. امام آنان را به راه خدا دعوت فرمود و خود با تنگدستی و سختی بسیار زندگی پیش گرفت چنانکه به اندکی برنج و ماهی اکتفا ورزید و از شدت زهد و عبادت لقب مهدی لدین الله القائم بحق الله گرفت.

هنگامی که ابوعبدالله سرگرم تجهیز سپاه به جانب طرسوس بود و دیلمیان همراهی و آمادگی خود را اعلام کردند یکی از علویان به نام میرکابن ابی‌الفضل الثائر بر ضد او سر بر افراشت و وی را اسیر و محبوس گردانید. دیلمیان چون دیدند از آنان روگردان شدند و گروهی از هواداران پیشوا، به قتل میرکا همت گماشتند. میرکا چون وضع را چنان دید به عذرخواهی درآمد و ابوعبدالله را

از بند رهانید، خواهر خود را به وی داد و آزادش گذاشت تا به هوسم بازگشت.

ابوعبدالله شیعه‌ترین علوی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. گندمگون و درشت‌چشم، محاسنی مشکلی و انبوه، بل پیشانی باز، متبسم، ابروان پرپشت، سری کم مو و چهره‌ای گیرا بود. وی به سال ۳۰۴ به دنیا آمد و در سال ۳۵۹ پس از چند ماه اقامت در هوسم رحلت کرد. می‌گویند میرکا بدست خواهرش او را مسموم ساخت.<sup>۱</sup>

### المستظہر بالله

احمد بن ابی‌هاشم حسینی مشهور به مانگدیم اسم اعرابی قزوینی با لقب پادشاهی المستظہر بالله به سال ۴۱۱ هجری پس از فوت المؤید بالله در لنگا بر جنازه‌اش نماز گزارد و پس از آن مدعی امامت علویان مؤیدی گردید متاسفانه از دوران زعامت دینی و سیاسی وی خبری دیگر در دست نیست.<sup>۲</sup>

۱- به نقل از کتاب علویان طبرستان ابوالفتح حکیمیان، صص ۱۱۰ و ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲- مهدوی لاهیجی، محمدمهری - سادات متقدمه - صفحه ۶۴۹.

### المهدی لدین الله

پس از مرگ الناطق به سال ۴۲۴ هجری علی بن جعفر ملقب به المهدی لدین الله از شاخه‌ی جنبی دودمان علوی که نسبش به امام زین‌العابدین می‌رسد قیام کرد و زعامت دینی و سیاسی بر نواحی تنکابن را در دست گرفت. وی به حلقة درسی فاضی عبدالجبار همدانی متصل بود و از مکتب فقهی قاسمیه جائیداری می‌کرد. حکومت وی چندین دهه دوام آورد و تا عصر سلجوقيان نيز ادامه یافت. وفات وی در لنگای تنکابن روی داد و در همانجا به خاک سپرده شد محتملاً مزار وی باید همان باشد که امروز با نام آفاسید علی در اسبیچین واقع است.<sup>۱</sup>

### الهادی لدین الله

یحیی‌بن محمد بن علوی ملقب به الهادی لدین الله از علویان عینی مهاجر به نواحی گیلان شرقی و مازندران غربی به ویژه لنگای است که در ترویج مکتب قاسمیه پیشرفت چشمگیری داشت لیک در امور سیاسی و حکومتی توفیق چندانی نداشت او چندین دهه در نواحی شرق گیلان و غرب مازندران و تنکابن به تعالیم دینی مشغول بود فعالیت‌های دینی و سیاسی وی به دهه‌ی سوم سده‌ی پنجم محدود است. احتمالاً وی در اسبیچین مدفون است.<sup>۲</sup>

۱- مهدوی لاهیجی، محمد‌مهدی- سادات متقدمه- ص ۶۶۱.

۲- همانجا ، صفحه‌ی ۶۴۹.

ابوالقاسم حسین بن احمد (المسدّد بالله)  
 ابوالقاسم حسین بن احمد بن الحسین بن هارون بن  
 محمد البطحانی بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن بن علی بن  
 ابی طالب علیه السلام آخرین پیشوای علویان مؤیدی طبرستان و  
 دیلمستان است. مورخین او را به نام‌های حسن و حسین و زید  
 ذکر کرده‌اند که در میان این اسمای حسین درست به نظر می‌رسد،  
 زیرا کنیه‌ی پدرش ابوالحسین بوده‌است.<sup>۱</sup> متأسفانه از سال ولادت و  
 نیز وفات المسدّد بالله اطلاعی در دست نیست. اگرچه تواریخ محلی  
 درباره سال تولد و وفات المسدّد بالله ساكت است ولی با توجه با  
 حوادث و وقایعی که در زمان او رخ داده و با اشاراتی که علامه  
 محمد مهدی مهدوی لاهیجی در کتاب سادات متقدمه در مورد  
 حضور وی در جنگ آمل که بین پدرش المؤید بالله و منوچهر بن  
 قابوس بسال ۴۰۰ هجری روی داده، چنین بر می‌آید که ولادت  
 وی در اواخر سده‌ی چهارم و فوت او در اواسط سده‌ی پنجم  
 روی داده است هر چند آغاز کار المسدّد بالله را سال ۴۱۶ هجری  
 می‌دانند.<sup>۲</sup> اما همینقدر دانسته شد که وی دارای پسری به نام احمد  
 بوده وی پس از ده سال حکومت و زعامت دینی و سیاسی در

۱- مهدوی لاهیجی، محمد مهدی- سادات متقدمه- ص ۶۴۰.  
 ۲- همانجا.

قریه‌ی گزما = جزما که امروز به سیدقاسم شهرت دارد درگذشت.  
مزار وی مورد احترام و محل زیارت اهالی تنکابن و دوهزار است.  
سیدظهیرالدین مرعشی در کتاب گیلان و دیلمستان صفحه‌ی ۴۴۸  
می‌نویسد: روز دوشنبه دهم ربیع را به ولایت دوهزار به قریه‌ی  
جزما که مزار مبارک امامزاده ابوالقاسم بن مؤید بالله علیهم رحمه  
والغفران است، فرود آمدیم.

### اوپاع دینی و سیاسی و حوادث دوران المسدد بالله

پس از فوت مهدی لدین الله حکومت تنکابن از دست علویان  
مؤیدی خارج شد و خاندان المؤید به قریه‌ای موسوم به شرابه کلایه  
(مشهدی سرای کنونی) رفتند تا اینکه سیدابوالقاسم ملقب به  
المسدد بالله بسال ۴۱۶ هجری قیام کرد و بر تنکابن و قسمتی از  
مازندران غربی و گیلان شرقی و دیلمان چیره شد. وی آبادی  
گزما=جزما (سید قاسم کنونی) را مقر تبلیغات و فعالیت دینی و  
سیاسی خویش قرار داد، مؤلف سادات متقدمه می‌نویسد دو نفر از  
سلسله آنها در گیلان و دیلمان سلطنت کردند و دین جد خود را  
رواج دادند یکی زید ابوالحسین قاضی طبرستان که در دیلم خروج  
کرد و او نیای سید ابوالقاسم المسدد بالله است دیگر ابو عبدالله

حسین ناصر لدین الله عمومی المسدد بالله که در دیلمان قیام کرد.<sup>۱</sup> المسدد در اکثر جنگ‌های پدرش ابوالحسین احمد بن الحسین ملقب به المؤید بالله شرکت داشت. هنگامیکه المؤید آهنگ تسخیر آمل کرد المسدد بالله نیز فرماندهی بخشی از لشکریان پدرش را بر عهده داشت چنانکه پیشتر گفته آمد وی در جنگ بدفرجام آمل و به هنگام بازگشت هزیمت‌بار به کجور اسیر خسروشاه رستمداری گردید که با فرار سیدن ابوسعید نیشابوری از اسارت نجات یافت.

سید ابوالقاسم پس از رهایی از بند خسروشاه فرزند ابو جعفر به ری رفت و زمانی در آنجا به سر برد آنگاه به گیلان نزد پدرش المؤید بالله بازگشت. هنگامیکه ظلم و ستم اسپهبدان کجور بر نواحی چالوس و کلار فزوئی یافت مردم به گرد المؤید بالله درآمدند و از او خواستند تا رهبری قیام را بپذیرد. سرانجام المؤید با نیروهای خود به سوی کلار حرکت کرد. منوچهربن قابوس نیز با لشکری گران به سمت کلار روان شد. المؤید فرماندهی سپاهیانش را به فرزندش سید ابوالقاسم سپرد. سید ابوالقاسم در حمله‌ی نخست کاری از پیش نبرد ولی به فرمان پدرش بار دیگر در موضعی بنام و شتریر بر آنان تاخت و پس از شکست و منهزم ساختن لشکریان

---

۱- مهدوی لاهیجی محمد مهدی سادات متقدمه ص ۵۷۱

منوچهر اموال بسیاری از آنان به غنیمت گرفت. علامه محمدمهدی مهدوی لاهیجی در کتاب سادات متقدمه به نقل یکی از منابع وی را به لفظ فارس که در لغت به معنای سوار جنگجو است معرفی کرده است. به ظن قوی المسدد بالله در جنگ‌های پدرش با شیرذیل دیلمی و الثائر بالله نیز شرکت داشته است. آورده‌اند که روزی امیر ابوالقاسم المسدد بالله نزد پدرش از تنگدستی و سختی روزگار شکوه کرد یاران المؤید گفتند : امیر ابوالقاسم مردی شجاع و فرمانده لشکر تو است در حالیکه از مال دنیا بهره ای ندارد بهتر آن است که از بیت المال سهم بیشتری برای او معین شود . المؤید گفت : آنچه از بیت المال سهم اوست برای او کافی خواهد بود و گریزی از آن نیست زیرا خداوند مرا به رعایت عدالت بین فرزندان و دیگران فرمان داده است .<sup>۱</sup>

دوران امامت المسدد بالله چندان نپایید و پس از مرگش در همانجا یعنی آبادی گزما مدفون شد. اعقاب المسدد بالله وی در قزوین و دیلمان پراکنده اند .

---

۱- مهدوی لاهیجی محمد مهدی سادات متقدمه ص ۵۷۱

### ابوطالب بن احمد بن ابوالقاسم (یحیی ثانی)

پس از فوت امام ابوالرضا کیسمی گیلانی مشهور به سید علی غزنوی در سال ۵۰۲ هجری یکی از نوادگان المسدّد بالله به نام ابوطالب بن احمد بن ابوالقاسم معروف به <sup>یحیی ثانی</sup><sub>تبریز</sub> در دیلمان نشو و نما کرده، علوم را نزد علمای گیلان و خراسان و عراق فرا گرفته بود در گیلان ظهرور کرد و قسمت اعظم گیلان را به تصرف درآورد و نیز هوسم را ضمیمه متصرفات خویش ساخت و حکومت خود را تا حدود جبال دیلم گسترش داد و با سید شریف ابو عبدالله حسین حاکم جبال دیلم به جنگ پرداخت. ابتدا <sup>یحیی ثانی</sup> شکست خورد و از هوسم رانده شده اما پس از مدتی بر سید شریف تاخته او را از گیلان و دیلمان بیرون راند. لیکن پس از مدتی با سید شریف صلح نمود و وی دشمن سرخخت اسماعیلیان بود و در فتوای قتل آنها سعی فراوان داشت او معاصر حسن بن صباح و بزرگ امید روباری بود و در سال ۵۲۰ در یکی از قراء تنهیجان درگذشت. علامه محمد مهدی مهدوی لاهیجی به نقل از مؤلف تاریخ یمن محل دفن وی را آبادی فتوک سخت سر که در آن زمان جزئی از خاک تنهیجان باستانی بوده، می داند.<sup>۱</sup>

۱- سادات متقدمه می نویسد: توفی فی قریه فیتوک (فتور) من بلاد الدیلم و قبره مجھول لائے یوصی ان یدفن سرآ خوفاً من الملاحده. ص ۶۰۵.

### سید رکابزن کیای حسنی

سید رکابزن یکی از نوادگان سید ابوالقاسم المسدد بالله است که بر نواحی تنکابن و سختسر و قسمتی از گیلان حکومت می‌کرد. وی با امیر نوپاشا حاکم رانکوه متحد شد تا حکومت لاهیجان را که در دست امیرجهان بود درآورد. در سال ۷۶۶ امیره جهان به جهت جشن عقیقه فرزندش از سید رکابزن و امیر نوپاشا دعوت کرد سید رکابزن که متصرف چنین فرصتی بود هنگام ملاقات طبق تصمیم قبلی و با همدستی امیر نوپاشا نیزه‌ای بر چشم امیرجهان وارد و او را به قتل رسانید و پس از کشتن جمعی از یاران امیر جهان به عزم تسخیر لاهیجان حرکت کردند و بدون خونریزی بر لاهیجان دست یافتند. در این میان فرزندان امیر جهان به نام‌های امیرپهلوان و امیرمحمد و جلال الدین محمد سپهسالار امیر جهان به نزد امیر انور کهدمی و امیر دیباچ اسحق فومنی رفته پس از گرفتن کمک به همراهی مردم لاهیجان بر سید رکابزن کیای حسنی حمله برد و او را هنگام فرار در کنار مسجد اسبه‌شوران لاهیجان به ضرب شمشیر به قتل رساندند. امیر نوپاشا نیز به رانکو گریخت حکومت امیر رکابزن کیای حسنی مقارن با امیر تیمور

گورکانی و سید قوام الدین مرعشی بود سید رکابزن آخرین بازمانده سادات متقدمه گیلان و واپسین علوی از دودمان مؤیدی به شمار می‌رود.

از این پس در تنکابن و گیلان شرقی سلسله‌ی جدیدی از علویان به نام کیانیان پدیدار شد.<sup>۱</sup>

---

۱- جهت اطلاع از اوضاع و احوال زمان کیانیان به کتاب گیلان و دیلمستان سید ظهیر الدین مرعشی رجوع کنید.

### منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، تص عباس اقبال، تهران، کلاله خاور، ۱۳۶۳.
- ۲- سادات متقدمه، محمدمهدی مهدوی لاهیجی، بنی تا.
- ۳- تاریخ گیلان و دیلمستان، سید ظهیرالدین مرعشی، تص دکتر منوچهر ستوده، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
- ۴- علویان طبرستان، ابوالفتح حکیمیان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۵- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، سید ظهیرالدین مرعشی با مقدمه دکتر محمدجواد مشکور به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۱.
- ۶- الفصول الفخریه، ابن عنبه، ترجمه سید جلال الدین محدث ارمومی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۷- عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه، تص محمدحسن آل طالقانی، قم، انتشارات الرضی، ۱۳۶۲.
- ۸- تاریخ ایران در قرون اسلامی ترجمه جواد فلاطوری، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۹- تاریخ رویان، مولانا اولیاء الله آملی، تص دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

- ۱۰- از آستارا تا استرباد، دکتر منوچهر ستوده، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۳۵.
- ۱۱- مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۰.
- ۱۲- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ریچارد فرای، جلد چهارم، ترجمه حسن انوشی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۳- لغت نامه فارسی، علی اکبر دهخدا، حرف د، ه.
- ۱۴- مقاتل الطالبین، ابو الفرج اصفهانی، بی تا.
- ۱۵- برهان قاطع، خلف تبریزی، با حواشی دکتر محمد معین، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۶- تاریخ یعقوبی، ابن ابی واضح، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۰.
- ۱۷- فرهنگ نامها و نام آوران مازندران غربی، علی اصغر یوسفی نیا / ابوالحسن واعظی تنکابنی.
- ۱۸- رجال هزار ساله تنکابن، خطی، ابوالحسن واعظی تنکابنی.
- ۱۹- تاریخ تنکابن از آغاز تا فروپاشی قاجار، خطی، ابوالحسن واعظی تنکابنی.
- ۲۰- دودمان علوی، هـل. راینو - ترجمه محمد طاهری شهاب ارمغان ۱۳۱۹.



نماں بقعه ان قدیمی ابوالفضل جعفر بن محمد مشهور

به سید ابیض ملقب به الثانر بالله

در آبادی میانده رانکوه گیلان

در پایین ضریح چوبی مرقد الثانر بالله این عبارت دارد شده است .

امر هذا الصندوق السلطان الاعظم البايتو محمد خدابنده خلد الله

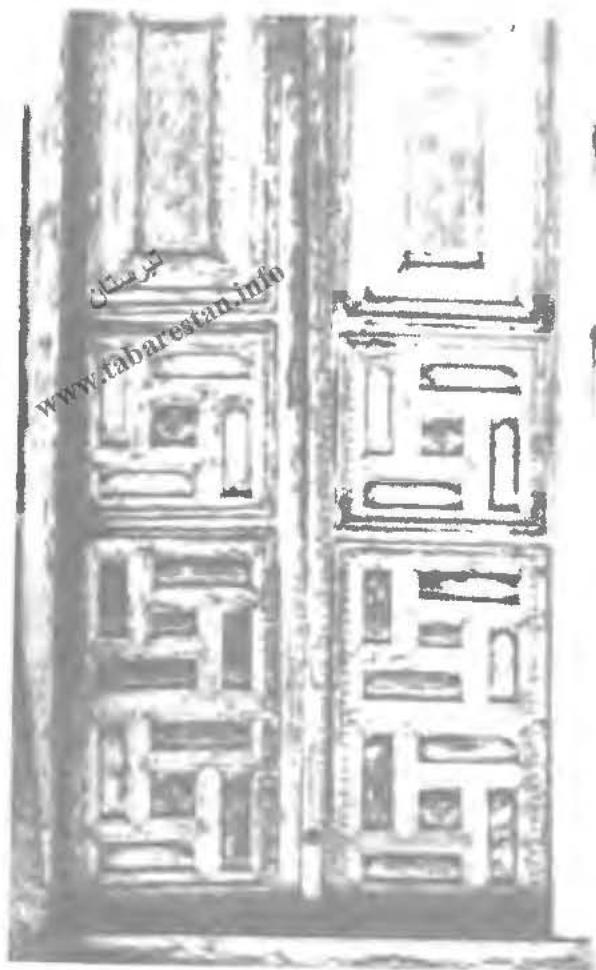
سلطنته هذا المرقد المنور و المشهد المطرّ امام زاده سید ابیجعفر

ثانری طیب الله مخجعه فی تاریخ سنہ خمس و خمسین و ثمان ماه



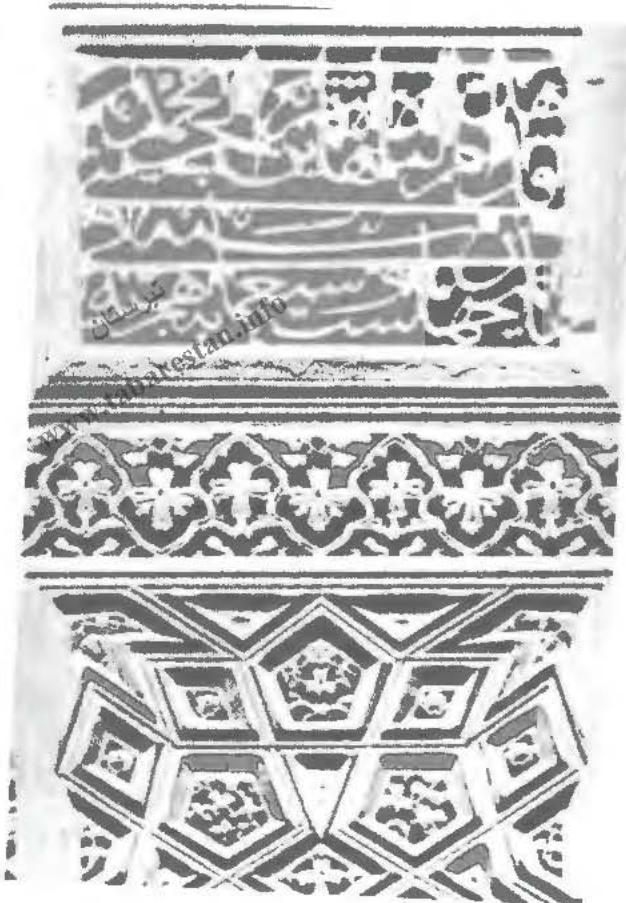
نماں بقعه ان قدیمین سید ابوالقاسم المسدد بالله

در آبادی گزما = جزما ( سید قاسم ) دو هزار تنکابن



درب بیرونی امام زاده سید ابوالقاسم المسدّد بالله

در دهکده هن جزه‌ای دوهزار



نماي كتبيه هن درب قدیمی بقیه هن المسند بالله در

سید قاسم دو هزار

در بالا این در باخته ذوش نوشته شده است :

قد امر هذا الباب هاشم بن محمد الحسين تاریخها فی سنہ ست

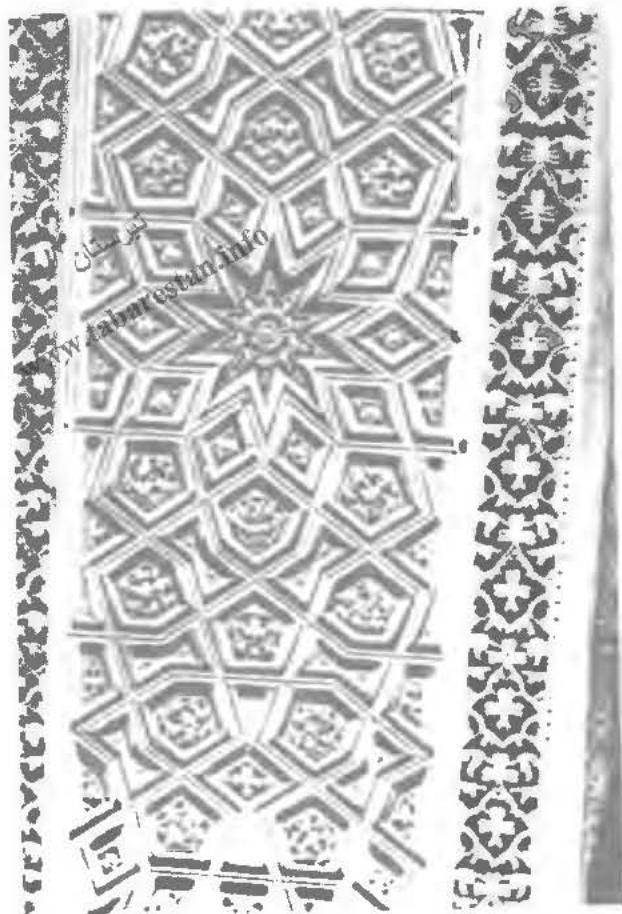
وسعماً به هجریه ( ۷۰۶ هـ )



نماں دو لنگه درب قدیمی بقعه هن امام زاده سید

ابوالقاسم المسند بالله

درآبادی گزما = سید قاسم (دو هزار)



شمشه هن وسط درب قدیمی بقعه هن امام زاده میر  
ابوالقاسم المسند بالله در ییلاق جزما = سید قاسم  
دو هزار تن کابن



نماں دو لنگه درب قدیمی بقعه ایام زاده سید

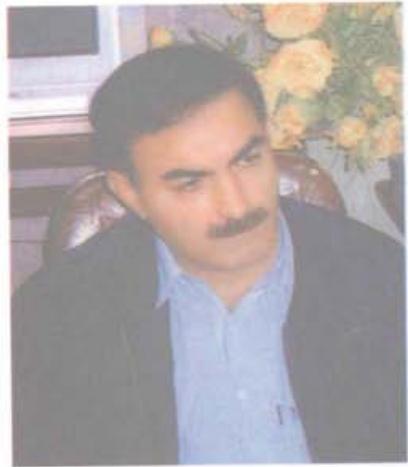
ابوالقاسم المسدّد بالله

در آبادی گزمانی دو هزار

بو بالای این کتیبه این عبارت نوشته شده است :

عمل استاد کوشاسب بن حسن نجار غفر ذنوبهم

بتحریر عبدالله بن عبد الصمد مرویانی



تبرستان  
www.tabarestan.info

ابوالحسن واعظی نکابنی ۱۳۳۷ نکابن کارشناس زبان و ادبیات فارسی و دبیر مدارس نکابن.

کتاب‌ها:

- ۱- فرهنگ نام‌ها و نام آوران مازندران غربی (علی اصغر یوسفی‌با) و ابوالحسن واعظی نکابنی).
- ۲- عضو مؤلفین واژه‌نامه بزرگ تبری (دوره پنجم جلدی)
- ۳- تاریخ نکابن از آغاز تا فروپاشی قاجار
- ۴- رجال هزار ساله نکابن
- ۵- چهل در کتاب و سنت و متون دینی و تاریخی و ادبی

مقالات:

- ۱- کوچ گالش‌ها
- ۲- دز مارگو در عهد اسماعیلیان و حمله مغول
- ۳- نمایندگان نکابن در مجلس شورای ملی از آغاز تا فروپاشی پهلوی
- ۴- تاریخچه عدلیه نکابن
- ۵- برخی واژگان در خیل در زبان تبری و گویش‌های شهر تبری
- ۶- نکاهی به حوزه‌های علمیه نکابن
- ۷- نکاهی به حوزه‌های علمیه سفتسر
- ۸- تاریخچه کشی در نکابن
- ۹- حلوده و موقعیت نکابن از آغاز تا امروز
- ۱۰- آتشکده جاویدان (دکتر محمد رضا جمالیان و ابوالحسن واعظی)
- ۱۱- روزنامه نکاران نکابنی
- ۱۲- نکابن یا شمسوار
- ۱۳- شرح رساله جنگ ملت بادولت (وقایع مشروطه نکابن)
- ۱۴- برگی از تاریخ (۱ و ۲)